

درس هفتصد و هشتم

کیفیت علم عنائی حق (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ازلی بودن صور موجودات در علم عنائی حق

در جلسه قبل عرض شد که صور علمیه در صقع ربوبی در مقام تحفظ بر اسماء و همین طور صفات به نحو قدیم زمانی در اصطلاح اهل فن یا قدیم ذاتی، نه به معنای استغناء از علت بلکه به معنای بقاء به بقاء علت قبل از تحقق حقایق عینیۀ خارجیۀ موجود است و تا جایی که خدا خدایی می کرده و خدایی خواهد کرد این صور علمیه موجود بود یعنی نمی توانیم برهه‌ای در حیات حضرت احدیت تصور کنیم که در آن برهه ذات اقدس حق فاقد صور علمیه نسبت به عالم خلق بوده باشد؛ این تصور مستحیل است و این عدم تحقق محال است.

تعریف قدم زمانی

بنابراین در ذات اقدس حق به بقاء آن حیات [دارد] اولاً و استدامتاً چون ابتدا که نبود؛ ابتدایی برای ذات متصور نیست. پس می توانیم این گونه تعبیر کنیم که صور علمیه حدوثاً و بقائاً وجودشان به بقاء و حیات حضرت حق متعلق است و چون حیات حضرت حق ابتدا ندارد بنابراین صور علمیه در علم عنائی حق ابتدا ندارد. این می شود قدم زمانی یا قدم ذاتی البته با اختلاف در اصطلاح. چون قدم ذاتی در مواردی گفته می شود که خود ذات بی نیاز از علت است و ما نسبت به آن بحث نمی کنیم؛ قدم را در اینجا به معنای شیء بلا اول له تصور می کنیم؛ چه آن اولیت، اولیت زمانی باشد یا اولیت رتبی باشد، اولی برای او محقق نیست.

این مسئله اول است که در این مسئله با برهانی که گفته شد هیچ جای شکی وجود ندارد و تردیدی در این مطلب نیست. حالا وارد مباحث دیگر نمی شویم چرا که مطلب به اطاله کشیده می شود. حالا کیفیت نزول این اسم از مقام ذات و همین طور آن حقایق اسمیه در این اسم کلی و اتحاد اسم با ذات یا اختلاف رتبی اسماء با ذات اینها دیگر مطالبی است که طبعاً در مفصلات و همین طور در کتاب توحید علمی و عینی مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - نسبت به این قضیه صحبت شده است و بعد ارتباطی هم به بحث ندارد یعنی خیلی

مرتبط با این مطلب نیست.

آنچه که فعلاً به ما مربوط است و باید نسبت به مثل نوریه الهیه یا به تعبیر دیگر مثل افلاطونیه مورد توجه قرار بدهیم این مقدار از بحث است...، حالا ما کاری به آن کیفیت مثل نوریه نداریم که آیا آن مثل به نحو کلی است یا به نحو جزئی، ما بحث را در اینجا عام مطرح می‌کنیم؛ چه انسان کلی باشد که این حکایت از همان حقیقت نوریه کلیه است یا اینکه انسان‌های جزئی باشند مثل افراد انسان و افرادی که در اینجا نشستند، صورت مجلسی که در اینجا وجود دارد که تمام اینها صور جزئی است، بحث، بحث کلی و سعی است و شامل همه صور و همه انواع تعینات خواهد شد.

پس در این قضیه شکی نیست که تمام صور اشیاء چه به نحو کلیت و چه به نحو جزئیت در علم عنائی حق شیء بلا اول له و حقیقت بلا اول له و صرفاً این صور فقط اختلافش با ذات احدیت اختلاف علی و معلولی است؛ تا جایی که خدا خدایی می‌کرد این صور بوده و همین طور این صور هم خواهند بود و شکی در این قضیه نیست. این یک مسئله است.

تعریف مایزاء حقیقی و اعتباری

مطلب بعد می‌رسیم به این نکته که حالا این صور حکایت از چه می‌کند؟! آیا این صور فقط یک نقوش و یک اشیاء و تصوراتی هستند که فرض کنید یک نقاش تصورات خودش را به صورت کاغذ درمی‌آورد؟! حالا چه اینکه آن تصور، تصور ذهنی باشد قبل از انتقال به کاغذها و قرطاس و اینها، یا اینکه این صور نقوشی پس از انتقال باشند؛ در هر دو صورت اینها یک نقوشی هستند که یک مایزاء خارجی دارند: مایزاء حقیقی یا مایزاء اعتباری؛ حقیقی این است که فرض کنید الآن این اشیائی که در این مدرسه فیضیه هست از اشجار، صحن، سنگ و کیفیت حجرات را انسان به صورت عکس در بیاورد و بعد در کاغذ نشان بدهد، این عکس حکایت از این حقایق می‌کند.

نقوش اعتباری این است که انسان خودش یک مدرسه‌ای را در ذهن تصور می‌کند بدون اینکه وجود خارجی داشته باشد و بعد آن نقش را منتقل می‌کند؛ این وجود خارجی ندارد ولی بالأخره هر کسی که نگاه می‌کند، در این نگاه فقط رنگ را نمی‌بیند یعنی نمی‌بیند که اینجا آبی و اینجا قرمز و اینجا سیاه است بلکه در پس این سیاهی، آبی، قرمز و زردی یک واقعیت خارجی را می‌بیند؛ چه آن واقعیت خارجی باشد یا نباشد یعنی ذهن به یک واقعیت خارجی منتقل می‌شود که بین این واقعیت خارجی - دقت کنید که چه می‌خواهم بگویم! اینجا خیلی بزنگاه مسئله است! - و بین این نقش اختلاف است؛ یعنی نقش یک مسئله در ذهن من یا در این کاغذ است و واقعیت خارجی یک مسئله دیگر و امر دیگری است که یا این وجود دارد یا وجود ندارد آن دیگر

بحثی در او نیست ولی وقتی که ذهن مخاطب به این نقش می‌افتد به آن واقعیت خارجی توجه می‌کند و می‌پرسد که این عکس مدرسه‌ای که شما در اینجا کشیدید در کدام شهر و کشور است؟ چه زمانی بوده است؟ این مدرسه چندتا دانشجو یا طلبه داشته است؟ این سؤالاتی که می‌کند، سؤالات از نقش نمی‌کند، اگر بخواهد از نقش سؤال بکند یک مسئله دیگری است که بخواهد به خود نقش نگاه بکند. یعنی وقتی که مطمئن شد یک قضیه‌ای ماوراء آن هست یا نیست آن وقت می‌آید نگاه می‌کند و می‌گوید که حالا ببینم که چه میزان مهارت در این نقش به خرج داده است.

تفاوت نقش و صورت با واقعیت خارجی

یعنی مسئله نقش و صورت با مسئله آن واقعیت خارجی، دو حقیقت متفاوت است؛ این حقیقت حقیقت صوریه است و برای خودش استقلال دارد، چه آن مدرسه در خارج باشد یا نباشد، و آن مدرسه هم برای خودش استقلال دارد چه این نقش باشد یا نباشد، اینها دو حقیقت جدا هستند و هیچ ارتباطی به هم ندارند. بله، این حکایت از آن می‌کند. گاهی انسان به خود نقش نگاه می‌کند یعنی برای او خود نقش مهم است.

این نقاش‌هایی که خیلی ماهر و خیلی بزرگ هستند صورت‌هایی که انسان می‌بیند اگر ذهنش به سمت آن شخص خارجی هم برود خیلی به‌نحو گذرا می‌رود ولی به خود نقش خیلی توجه می‌کند. من باب‌مثال تابلوهایی که می‌کشند این تابلوها خیلی ارزش دارد ارزش تابلوها به این نیست که یک مایزاه خارجی دارند بلکه به خود این تابلو ارزش می‌دهند و [می‌گویند که] خود این نقاش چقدر ماهر بوده است.

من‌باب‌مثال کمال‌المک آن نقاش خیلی معروف ایرانی که در حدود صد سال پیش بوده و خیلی از نقاش‌هایی که زبردست بودند شاگردان او بودند. او خیلی عجیب بوده است و نقاشی‌های او و آن تصاویرش تصاویر خیلی ارزشمندی است.

یک داستانی هم نقل می‌کنند - خیلی آدم تعجب می‌کند که واقعاً چه مردانگی‌ها و لوطی‌منش‌هایی وجود دارد که این اشخاص این اوصاف را دارند و مایی که این همه مدعی هستیم از این مسائل بی‌بهره هستیم - که چند نفری پیش او به نیشابور رفته بودند. الان قبرش در نیشابور کنار قبر شیخ محمد فریدالدین عطار نیشابوری است؛ فریدالدین عطار آن عارف بزرگ؛ بسیار جلالت هم دارد خیلی خیلی جلالت دارد. پیش او رفته بودند و صحبت این بود که یکی از افراد یک کار خلافی کرده بود. قضیه درست یادم نیست و من جایی می‌خواندم. شخصی یک حساب و کتابی با همین کمال‌الملک داشت و می‌خواست سوءاستفاده‌ای بکند و ظاهراً برای اینکه کسی تعقیبش نکند یک نامه‌ای جعل می‌کند و عجیب اینکه چطور امضای کمال‌الملک و آن مهر را پیدا می‌کند و به این نامه می‌زند و امضا می‌کند که شما از تعقیب این فرد صرف‌نظر کنید. این نامه به طهران می‌رود و به

آنها می دهد وقتی که آنها بررسی می کنند یک نفر که خوب دست خط کمال الملک را می شناخت یک دفعه متوجه می شود که این نباید دست خط او باشد. گرچه آن شخص خیلی سعی در تقلید داشته است ولی طبعاً خب فرق می کند. آن موقع که لرزه نگاری و اینها که نبود و تشخیص نمی دادند.

آنها سه نفری بلند شدند به نیشابور آمدند یعنی آن مسئول و آن مأمور دولتی و اینها از طهران بلند شدند و به نیشابور آمدند که پیش کمال الملک بیایند و نامه را نشان بدهند که آیا این نامه شما است یا اینکه نامه شما نیست و ما آن شخص را تحت تعقیب قرار بدهیم. او نامه را برمی دارد و نگاه می کند و می گوید که نه خیر این نامه من نیست و من چنین چیزی را ننوشتم و لکن اجازه نمی دهم کسی را که خواسته از عنوان و موقعیت من برای این منظور خودش استفاده بکند، من او را بی نصیب بگذارم و او را به واسطه خودم و به واسطه تعدی که در فلان مال من کرده، به واسطه من تحت تعقیب قرار بگیرد! این اجازه را هم به شما نخواهم داد!

ببینید چقدر این عمل بزرگ منشانه و کریمانه است درحالی که خب این یک آدمی بوده که در خانه او همه چیز هم پیدا می شده است، عکس های ایشان هست و خب شما دارید می بینید. جالب اینکه وقتی که این سه نفر آنجا ماندند آنها را نگه داشت و گفت که اگر بخواهید برگردید نمی شود و کالسکه نیست. آن زمان کالسکه و اینها بود. آنها را نگه داشت و برای ایشان همراه با غذا مشروب آورد ولی خودش نخورد و گفت که من مدتی است که دیگر مشروب نمی خورم ولی برای میهمانان ما اگر اهلش باشند هست و از این جور چیزها هم داریم! مشروب را برداشته بود و آورده بود و آنها هم به سلامتی ...! بله، هر کسی در عالم خودش است دیگر!

حالا صحبت کیفیت نقش و کشیدن عکس شد خواستیم این را بگوییم که به خدمتکارش گفت که فلان نقاشی ای را که من اخیراً تمام کردم را بیاور. آن را آورد تصویر یک منظره بود که یک شکارچی با آن تفنگ خودش دارد یک حیوانی را شکار می کند بعد وقتی که اینها نگاه کردند و به به و چه چه کردند ...، گفت که نه، شما پی نبردید! این طوری نباید به این نگاه کرد! بعد خودش یک کاغذ را برداشت و لوله کرد و کنار چشمش گرفت و گفت که باید نقش را این طوری از روی یک زاویه و مقدار خاص نگاه کرد؛ نگاه کنید تا ببینید فرق بین یک سره نگاه کردن و دقت کردن چقدر است! اینها نگاه کردند و گفتند که آهان! یک چیزهایی ...! گفت که هنر را این طور در ریزه کاری ها می توان یافت که چگونه یک هنرمند در این ریزه کاری های خودش چه ظرایفی را مدنظر قرار داده است.

علی کل حال اینها هم بودند؛ اینها هم این قسم بودند و حالا در پیشگاه عدل الهی به کدام دو مسئله خدا توجه می کند؟! به شرب خمیری که این می کرد یا به این کاری که این انجام داد و به این گذشتی که در اینجا کرده است؟! خدا به کدام عمل پاداش می دهد؟! خدا به کدام یک از این دو نحوه فعل و کار نگاه می کند و با

بنده اش برخوردار می‌کند؟! بله، من که خیال می‌کنم که خدا به آن باطن نگاه کند! من این‌طور تصور می‌کنم! حالا شما آقایان یا کسان دیگر شاید طور دیگری تصور دارید، آن را بنده نمی‌دانم و مسئله را به روز قیامت موکول می‌کنیم تا در آنجا ببینیم که حکم و داوری الهی نسبت به افراد و نسبت به اشخاص چگونه است! خلاصه این مسائل این‌طور است دیگر و حساب و کتاب این است.

یک وقت یکی از این دوستان اطباء - از دوستانی که الآن هم هستند و توفیق رفاقتشان را داریم - در مشهد پیش مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه آمده بود و گفته بود که آقا پریروز شخصی در اینجا آمده بود و کسالتی پیدا کرده و به یکی از همین اطباء قلب تلفن کرد و گفته که من آقای طهرانی هستم و کسالت دارم! آن دکتر هم نمی‌توانست برود و به هوای اینکه این مریض، [مرحوم علامه] است به آن دستیارش تلفن کرده که برود و به مسئله رسیدگی کند یا مثلاً به بیمارستان بیاورند و رسیدگی کنند. فردایش [آن دکتری که با مرحوم علامه آشنا بود] را دید گفته که آقای طهرانی مریض شدند و چه شده و یک هم‌چنین چیزی تلفن شده است و من الآن می‌خواهم بروم و ایشان را ببینم ولی او وارد بوده است و گفت که آقای طهرانی که اهل این حرف‌ها نیست که تلفن کند بیاید من طهرانی هستم و دکتر بفرستید و معاینه بکنید! شما که ایشان را می‌شناسید! ایشان که اهل این مسائل نیستند و آن‌هم خب گفت که من هم خیلی تعجب کردم و گفتم: شاید ضرورت پیش آمده است.

علی‌کُلِّ حال بعد به اتفاق هم بلند شدند و رفته بودند آن شخص را که در آنجا بستری بوده دیده بودند! دیدند که اصلاً این شیخ است! این نه تنها سید طهرانی نیست بلکه شیخ است و فامیلی اش هم اصلاً طهرانی نیست و یک فامیلی دیگر و اسم دیگری دارد و اصلاً به طهرانی هم معروف نیست! اهل یکی از شهرستان‌ها بود منتها از اینجا اطلاع داشت و وضعیت آقا و پزشکی که با ایشان [در ارتباط] هستند [را می‌دانسته است] و دیگر حالا چه جهتی بوده ... بعضی خواستند پیگیری کنند مرحوم آقا گفتند که چرا این حرف‌ها را می‌زنید و چرا این‌طور می‌کنید؟! حالا اقل‌اسم ما یک فایده‌ای داشته است! حالا ما بایستی که بیایم این قضیه را پیگیری کنیم؟! الحمدلله که خدا حداقل اسم ما را وسیله قرار داده است! گفتند که دیگری هم بیاید همین‌طور [استفاده کند] چه تفاوتی می‌کند؟! اگر این قدر یک عرضه از اسم ما بریاید که این بتواند یکی دیگر را معالجه کند خب بگذار بکند بگذار بقیه هم بیایند بگویند که طهرانی هستیم! دومی هم بیاید سومی هم بیاید بگوید که من طهرانی هستم!

این مرام مرام [اینها] است. بایست که روی این مسائل فکر کرد و دیگر اینها چیزهایی است که این طرف و آن طرف به دست نمی‌آید و این خصوصیات پیدا نمی‌شود و این اخلاق و این رفتار رفتاری است که باید انسان روی اینها بیشتر تأمل کند.

علی‌کلّ حال قضیه این است و من بعضی از اوقات وقتی که کتاب، قصه، داستان و قضیه‌ای می‌خوانم که حکایت از بعضی از نکات دارد خیلی تحت تأثیر قرار می‌گیرم که ما که آمدیم و خودمان را داعی برای سبیل **إلی الله** قرار دادیم و نماینده رسول خدا در روی کره ارض که هیچ، بلکه روی منظومه شمسی و همه کهکشان‌ها وانمود کردیم و آن ادعا را همراه خود می‌بریم، به کمترین خصلت از خصائل انسانی متصف نیستیم و به کوچکترین وصف از اوصاف پسندیده انسانی موصوف نیستیم و فقط همین صرف پرداختن به زیّ ظاهری و آراستن و سرهم کردن جملات و تعابیر و خلق خدا را به بیراهه کشاندن و از راه و مسیر نگه داشتن [مشغولیم] دیگر حالا هر کسی خودش می‌داند با معتقدات خودش!

این اختلافی که بین این حقایق خارجی و بین حقایق علمیه در مورد صور و نقوش وجود دارد، این مسئله موجب انفکاک بین دو حقیقت است که هر کدام از اینها هیچ ارتباطی با دیگری ندارند فقط ارتباط اینها یک ارتباط ذهنی است یعنی وقتی که شما به این صورت نگاه می‌کنید این صورت یک شخص را شما با همین دستگاهها می‌اندازید و بعد روی کاغذ می‌آورید؛ این سر جایش نشسته و این کاغذ هم در دست شما است و هیچ ارتباطی بین این دو وجود ندارد و ربطی بین این دو نیست.

آیا مسئله بین صور علمیه در علم عنائی حق و بین حقایق خارجی همین طور است؟ یعنی صرفاً یک نوع حقایق علمیه‌ای وجود دارد مثل این صورت مجلسی که الآن در روز چهارشنبه هست، صورت این جلسه در علم عنائی حق بوده است بسیار خوب این مقدار را ما قبول داریم که در علم عنائی حق به بقاء خود حضرت حق بوده و این هم برایش یک قضیه خارجی‌ای است که آن صورت الآن یک دفعه می‌بینیم، هان آن مایزاه آن صورت این بوده و مایزاه آنچه را که در قبل بوده این بوده است. منظور از قبل، قبل زمانی نیست بلکه قبل رتبی و قبل علی و قبلت علیّه منظور است. آن به این کیفیت بوده است و این مسئله هم همین طور است؟! یا اینکه مطلب در اینجا با آنچه را که در خارج ما نسبت به انطباق بین صور و بین ذی الصوره مشاهده می‌کنیم در اینجا مسئله تفاوت دارد.

خب صحبت در این است که این حقایق خارجی اینها چه هستند اینها چه مسئله و چه وجودی هستند که در ماوراء این وجود، این وجود می‌بایست تحقق پیدا بکند و وجود خارجی پیدا بکند تا اینکه آن صورت با آنچه را که در خارج هست یکی درآید و سر مویی با آنچه را که در آنجا بود تفاوت نکند.

عدم انفکاک بین علت و معلول

شکی نیست بر اینکه تمام این حقایق خارجی دایره مدار حقیقت علیت و قانون علیت هستند یعنی تمام آنچه را که ما در عالم خارج مشاهده می‌کنیم اینها براساس قانون علیت در خارج محقق شدند. یعنی وجود

علی اقوای از وجود خارجی اعیان در معلول تأثیر می‌گذارد به نحوی که معلول را از خودش بروز و ظهور می‌دهد و نمی‌تواند بین علت و معلول فاصله باشد یعنی شما نمی‌توانید یک برهه‌ای را تصور کنید که در آن برهه علت وجود دارد و در علت خودش تام است ولی خبری از معلول نیست و باید زمانی بگذرد تا اینکه این علت بتواند به مرتبهٔ ایجاد و به مرتبهٔ فعلیت برسد. شما نمی‌توانید بین علت و معلول، و بین استعداد و فعلیت برهه‌ای را تصور کنید که یک شیء در مقام استعداد هست و علت برای فعلیت دارد ولی در همان مرتبه استعداد باقی می‌ماند این مستحیل است.

احاطه علمی ذات اقدس حق نسبت به اعیان خارجی

بنابراین آیا آن کیفیت ارادهٔ حق نسبت به حقایق خارجی به کیفیت است که بین علت و معلول فاصله انداخته است؟! یعنی آیا ارادهٔ حق نسبت به تحقق اعیان خارجی در یک برهه نبود و در یک برههٔ دیگر آن اراده تحقق پیدا کرده است؟! یعنی نسبت به اراده برای شیء خارجی و تحقق آن امر خارجی حضرت حق در یک زمان دارای جهل بوده است؟! نه نسبت به صورت علمیه، بگویید که حالا نسبت به صورت علمیه جهل در آنجا وجود نداشته ولی نسبت به صورت عینی که می‌توانیم بگوییم که در ذات اقدس حق جهل وجود داشته است. اینکه می‌گوییم که «می‌توانیم» نه اینکه می‌توانیم بگوییم، یعنی برای عوام و برای تصور عوام جای این سؤال هست که چه اشکالی دارد که صور علمیه را اختصاص به ذات حق بدانیم؟ دیگر در آنجا جهلی نیست. خوب از این مسئله که فارغ شدیم دیگر کارمان تمام است و خرمان از پل گذشته است و دیگر نیازی به این همه استدلال نداریم ذات اقدس حق نسبت به اعیان خارجی احاطه علمی دارد پس جهل در آنجا راه ندارد.

حالا سراغ نفس تحقق خارجی آمدیم؛ آیاتی در اینجا هست مثل ﴿وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۱ و آیاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه این مقام علمی با مقام عینی تفاوت می‌کند. خوب ذات اقدس حق در مقام علمی عالم است و کسی که قبل الغنائم و بعد الغنائم انفاق کرده را می‌داند این اختلاف را قبول داریم. ولی نسبت به مقام عینی چطور؟! مفسرین می‌گویند که در اینجا منظور از ﴿وَلَيَعْلَمَنَّ﴾ خود نفس تحقق خارج است که نفس تحقق خارج در اینجا این نبوده است یا مثلاً آیه می‌گوید:

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۲۵:

«و این روزهای روزگار را ما به اختلاف احوال در میان مردم و خلائق می‌گردانیم] و به علت آنکه مقام و منزلت کسانی که ایمان آورده‌اند معین و معلوم شود؛ و خداوند از میان شما گواهانی را بر اعمال مردم برگزید و مشخص نماید؛ و خداوند البته ستمکاران را دوست ندارد.»

﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنَّا لَيْلٌ مِّنْ لَّيْلٍ مَّا نُلْقِيَهَا بِرَأْسِهَا وَأَنبَاءُهَا فِي صُورٍ﴾^۱ آنهايي که مجاهده مي کنند را خدا بداند؛ اين خدا بداند يعني قبلاً نمي دانسته است؟! آيا حتماً بايد مجاهده در خارج انجام بشود تا خدا بداند؟! اينکه جهل است! ما که جهل را باطل کرديم؛ ذات اقدس الهي نسبت به هيچ نقطه و نسبت به هيچ مورد و نسبت به هيچ برهه داراي جهل نيست و آن جهل مساوي با عدم اوست و مساوي با وجود ماهيت و استعداد و فعليت او است. لذا روي اين حساب بايد آن آيات و اينها را به آن کيفيتي که مسئله و برهان به آنجا کشيده مي شود بر طبق همان محمول و تفسير بشود.

پس آيا ذات اقدس در مقام علمي و در مقام ذهني، حق داراي ذهني است مثل ذهن ما که يك صورتی را تصور مي کنيم؟! حالا آن صورت يا واقعيست خارجي دارد يا ندارد، عرض شد بين تصور ذهني ما و بين واقعيست خارجي انفکاک است همان طور که بين آن صورتی که در کاغذ نقش بسته و بين واقعيست خارجي انفکاک وجود دارد من باب مثال اين کاغذ در دست من است درحالي که عکس فلان شخص است و آن هم در چند متر آن طرف تر نشسته است و بين اين کاغذ و بين او انفکاک است.

خب ارتباط آن صورت علميه اي که از اشياء در ذات اقدس حق وجود دارد با اين حقايق خارجيه به چه شکل است؟ آيا بين آنها و حقايق خارجيه انفکاک است؟ يعني يك برهه اي گذشته که ذات اقدس حق داراي صور علميه بود ولي حقايق خارجيه وجود نداشتند؟! مثل اينکه ما شصت سال پيش نبوديم، اين آقا چهل سال پيش نبود، آن آقا صد سال پيش نبود، آن آقا دويست سال پيش نبود و بعد، خلق پيدا مي شود درحالي که صورت علميه در ذات حق بوده است.

من باب مثال افرازي هستند که شخصي که به دنيا مي آيد را قبلاً در خواب مي بينند؛ صورت او را مي بينند و شکل او را مي بينند و همان جا مي کشند و مي گویند که آقا وقتی که به دنيا مي آيد شکلش اين طوري است و وقتی که به دنيا مي آيد معلوم مي شود همين است. اگر نبود پس چطور کشيده است؟! عدم که ديگر قابل ارتسام نيست، عدم که قابل تصوير نيست! اينکه الآن اين صورت را مي کشد از کجاست؟! پس اين صورت برزخي داشت و آن صورت برزخي که همان حقيقت برزخيه است، علت براي تحقق خارجي اين عين است و آن جنبه علت نسبت به اين قضيه دارد.

حالا صحبت در اين است که آيا علم باري نسبت به وجود خارجي اشياء علم صوري عكاسي نقاشي است؟ چون از دو حال خارج نيست. مثل علمي است که من پيدا مي کنم فرض کنيد عكسي را به من مي دهند

۱. سوره آل عمران (۳) آيه ۱۴۲. امام شناسي، ج ۲، ص ۱۶۲:
«[آيا شما گمان مي کنيد که داخل بهشت مي شويد بدون آنکه امتحان الهي شما را فرا گيرد]، و بدون آنکه مقام مجاهدين در راه خدا و صبر کنندگان در برابر مشکلات و حوادث معلوم و مشهود گردد؟!»

و می‌گویند که یک هم‌چنین شخصی در شیراز هست بنده که او را ندیدم ولی همین که عکس را به من می‌دهند من فقط عکس را می‌بینم و یک صورتی می‌بینم و می‌گویم که من می‌روم شیراز و او را پیدا کنم. می‌روم بینم که این عکسی را که به من دادند این جمال دل‌آرا کجاست و در کدام نقطه از این بقاع ارض قرار دارد! یک کفش آهنین و یک عصای آهنین که در قصه‌ها قبلاً می‌خواندیم می‌پوشیم تا دنبال این وجود ذی‌جود سراسر مفید - یا مستفیده! - در شهرها و بلاد برویم و پیدایش بکنیم، آن بسته که «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد»!

حالا آیا این علم حضرت نسبت به اشیای خارجی - اینجا باید توجه کنیم داریم به مسئله می‌رسیم! - مانند علم من و امثال من به صور اشیاء است که هیچ ارتباطی با آن وجود خارجی ندارد؟! لعل اینکه اصلاً وجود خارجی نباشد و وجود خارجی نداشته باشد بلکه فقط یک صورتی را نقاش کشیده و آن قدر هم طبیعی کشیده که قابل تشخیص نیست. این مقام، مقام جهل است. یعنی علم عنائی حق نسبت به صورت اشیاء هست ولی نسبت به خود اشیاء نیست! یعنی او نسبت به تحقق خارجی اشیاء اطلاع ندارد ولی نسبت به خود صورت اطلاع دارد، مثل ما! دقت کنید! اینجا را نایستی بگذاریم که از مغزمان فرار کند! آیا علم عنائی حق نسبت به اشیاء خارجی مثل علم ما نسبت به صورتی که در کاغذ است می‌باشد درحالی که مابازاء خارجی یا دارد یا ندارد؟! اصلاً می‌گوییم که دارد و لکن ما ندیدیم ما نسبت به صورت او علم داریم ولی نسبت به تعیین او علم داریم؟! علم نداریم لعل تا اینکه ما به آنجا برسیم و به وصالش برسیم بمیرد!

شخصی - یک از افراد معروف هم بود - زن نمی‌گرفت تا اینکه بعد از یک مدت زیاد به کسی که دلش می‌خواست رسید. روز اول و روز دوم و روز سوم گذشت یک دفعه زن گفت: آخ دلم! تارفت که برایش دکتر بیاورد یک دفعه دید این دراز به دراز خوابیده است! این هم به سرش زد و دکنه شد و راه افتاد! فقط دو روز و نصفی وصال داد! روز اول و روز دوم و ...، نه، چرا روز بگوییم؟! شب اول و شب دوم و ...!! نمی‌دانیم که این مرد چیزی بر سرش آورد یا تقدیرش این بوده است! بله، شما که دارید می‌خندید، اهل همان حوالی شما - آذربایجان - بوده است!

آیا علم عنائی حق هم مثل علم ما است؟! خب اینکه مقام جهل است! یعنی خدا نسبت به این صورت خارجی اشیاء اطلاع دارد ولی نسبت به نفس تحقق خارجی اشیاء اطلاع ندارد؛ مانند ما. پس دیگر حد فاصل بین ما و او چه می‌شود؟! چگونه می‌شود تصور بکنید که نسبت به صورت اطلاع دارد و نسبت به تحقق خارجی

۱. منسوب به دولت‌شاه:

در بزم وصالش همه کس طالب دیدار *** تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

هم اطلاع دارد؟! چیزی که عدیم الوجود و معدوم است، چگونه می شود بر او اطلاع پیدا کرد؟! این صورتی که الآن در دست من است مابایزاء خارجی هم ندارد عکس یک منظره است یک منظره را کشیدند و بعد هم از روی آن منظره عکس انداختند شما نگاه می کنید می بینید عکس دوربین است درحالی که او وجود خارجی ندارد پس من الآن احتمال می دهم این اصلاً وجود خارجی نداشته باشد چون بین آن انفکاک هست. این انفکاک باعث همه این بدبختی ها و این اشکالات و باعث همه این توالی فاسدی که مترتب بر این می شود، انفکاک بین صورت و بین ذی الصوره در عالم خارجی نسبت به ما است. اما اگر قرار باشد که علم نسبت به صورت در ذات ربوبی منفک از تحقق اعیان خارجی باشد، این اشکال پیش می آید پس او جاهل است.

تلمیذ: مگر تحقق خارجی متصرم الوجود نیست؟!

استاد: ما به تصرمش کار نداریم فعلاً به اصل قضیه کار داریم حالا تصرم یک اشکال دیگر است. عرض کردم خدمتان که مسائل را یکی یکی جلو می آیم. ما اصلاً کاری به تصرم نداریم؛ به طور مثال در مبدعات، در صور ملائکه، در آنجا چه می فرمایید؟! آنجا که تصرم وجود ندارد! در نفوس کلیه، در عقول، در عالم مجردات، عالم ملائکه، عالم نفوس مدبرات و امثال ذلک که وجودشان وجود متصرم نیست در آنها این مسائل وجود دارد یا ندارد؟! بحث اعیان خارجی و کون و فساد و اینها را بعد در آنجا می آوریم و صحبت می کنیم.

پس ما برای رفع جهل در ذات ربوبی چاره ای نداریم الا اینکه بگوییم: بین اطلاع بر صورت اشیاء - حالا چه مبتدعات باشد چه غیر مبتدعات باشد - و این افراد خارجی با اطلاعی که ما داریم تفاوت است؛ تفاوتی که ما داریم این است که به واسطه اطلاعی که بر صورت اشیاء پیدا می کنیم این اطلاع موجب تحقق خود اشیاء نیست. من باب مثال ممکن است ذهن یک نقاش آمده یک منظره را کشیده درحالی که وجود خارجی ندارد.

تساوی اطلاع بر صورت اشیاء با اطلاع بر عینیت خود اشیاء، در ذات ربوبی

ولی در ذات ربوبی اطلاع بر صورت اشیاء باید مساوی با اطلاع بر عینیت خود اشیاء باشد تا اینکه آن حلقه مفقوده بین اطلاع ذات ربوبی بر صور اشیاء و بین اطلاع ذات ربوبی بر تحقق عینی اشیاء برداشته شود. البته در این مسئله راه های دیگر مثل سلسله علیت هست که حالا ما اصلاً به آنها نمی پردازیم و فعلاً لری قضیه را مطرح می کنیم دیگر از این ساده تر و از این آسان تر و از این راحت تر [نمی شود گفت!] به قول مرحوم آقا ما خدا را پایین کشیدیم و در مشت مردم گذاشتیم، بابا این خدا است! این قدر خدا را در عالم آن طرف و غیب و فلان نیندازید و در صندوقچه مخفی نکنید! ما در آوردیم و گفتیم: آه این خدا است و ببینید که با این خدا می خواهید چه کنید!

این اطلاع ذات ربوبی بر صورت اشیاء تمام اینها ناشی از مقام جهل است. شخص یک صفحه فلسفه نخوانده دارد به این مسائل ایراد می گیرد! خب عزیز من! این مسائل در حیض و نفاس نیست! این مسائل که

در نماز و روزه و صلاة مسافر نیست! آن وقت می گوید که آقا چطور در مسئله وحدت وجود ذات اقدس حق که مجرد است با این اعیان خارجی یکی است؟! خب باید هم ایراد و اشکال کنی چون تو نخواندی و نسبت به این مسائل جاهل هستی. چرا شوخی داری؟! بررسی قضیه و غایت مسئله کار و زحمت می خواهد همان طوری که رسیدن به مسائل فقهی و سایر مسائل اصولی زحمت و مطالعه می خواهد و آن به جای خودش محفوظ است، این هم به جای خودش محفوظ است. چرا ما باید بیاییم این طرف و آن طرف دخالت کنیم و بیخود و بی جهت این و آن را متهم بکنیم؟! این صحیح نیست.

اطلاع ذات ربوبی نسبت به صورت، عین اطلاع ذات ربوبی نسبت به تعین خارجی است و تعین خارجی در صورتی اطلاع بر او مصحح برای این اتصال است که وجود داشته باشد و اگر وجود نداشته باشد چطور ذات ربوبی بر اعیان خارجی مطلع است؟! چگونه می شود اطلاع پیدا کند؟! حالا برفرض در متصرمات الوجود که آقای ... اشکال می کنند در آنجا ما صحبت نمی کنیم در مبدعات که می توانیم صحبت کنیم. در آنها که مافوق زمان هستند می توانیم صحبت کنیم. در نفوس و عقول کلیه و مجردات که می توانیم صحبت کنیم. بالأخره آنها نسبت به ذات ربوبی معلول هستند یا اینکه نه، در عرض هستند؟!

همه خلایق، معلول اسماء و صفات

همه خلایق معلول اسماء و صفات هستند؛ جبرائیل، میکائیل، نفوس کلیه، و نفوس انبیاء، نفس رسول الله یا صادر اول بگویند هر چه می خواهید بگویند معلول است بالأخره علت که نیست و هم طراز وجود در ذات ربوبی که نیست این کفر است و شرک لازم می آید. این مسائل توالی فاسد خودش را دارد.

تلمیذ: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ۖ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

استاد: بله چیز هست.

اطلاع ذات بر حقیقت علمیه عین اطلاع ذات بر حقیقت عینی

اطلاع ذات بر حقیقت علمیه عین اطلاع ذات بر حقیقت عینی است و بین حقیقت علمیه و بین حقیقت عینی به طرفه العینی نبایستی که انفکاک و انفصال باشد. پس اطلاع بر ذات در علم عنائی بر صورت علمیه مساوی با اطلاع ذات بر یک حقیقت عینی خارجی است! قضیه تمام شد!

^۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۹۶.

تعریف علم عنایی حق

پس تمام اعیان خارجی و تمام پدیده‌ها، آیه‌اش را هم آقای ... خواندند: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ۖ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ پس تمام اعیان خارجی و تمام حوادث و تمام پدیده‌ها بِأَعْيَانِهِمْ وَ بِتَصَرُّفَاتِهِمْ وَ آثَارِهِمْ همه اینها به نحو عینیت در ذات ربوبی تحقق عینی دارند. این را علم عنائی حق می‌گوییم. حالا صحبت در این است که کیفیت مسئله تصرم در وجود چیست! دیگر ما بنزیمان تمام شد! حالا این حقائق چطور می‌تواند در آن سلسله وجود ... خب این وجود را می‌بینیم که نبوده و الآن هست.

البته راجع به این مسئله ما قبلاً صحبت کردیم و شاید صحبت ما کافی نبوده و خب طبعاً این اشکالی که شما می‌کنید نشان می‌دهد که شما در آن بحث‌ها نبودید چون اینها بحث شده است. این مسئله و کیفیت تحقق و تکوّن آن جای صحبت دارد.

معنای صادر اول

من باب مثال پیغمبر که صادر اول است در ۱۴۰۰ سال قبل در سال عام الفیل باید متولد شود در قبل از آن تولد هم نبوده شما هرچه روی زمین بگردید پیغمبر را پیدا نمی‌کنید پدرش هست ولی خودش نیست یا در یک زمانی پدرش عبدالله هم نبود و مادرش هم نبوده است. حال سؤال این است که این «نبود» کجاست؟! اگر ما می‌گوییم که اطلاع بر حقایق علمیه عیناً مساوی با اطلاع و اشراف بر حقایق عینیه است، پس این رسول خدا که صادر اول هست - حالا بقیه که بماند - کجاست؟! ایرادش اینجاست که ما صادر اول را همین می‌بینیم که در سنه چند عام الفیل به دنیا آمد؛ این وجودی که مرکب از شحم، لحم، جلد، اُذن و عظم است این را ما صادر اول می‌دانیم چشم ما به این مولود باز می‌شود و می‌گوییم که این صادر اول است درحالی که یک سلسله علت وجود دارد که براساس آن سلسله علیت همه اشیاء تحقق عینی و تحقق خارجی دارند حالا کیفیتش إن شاء الله دیگر برای جلسات بعد باشد.

تلمیذ: اینک علم حق با اراده یکی است از همین منشأ است؟
استاد: بله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد